

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در آخرين دليل بود که اقامه شده بود در دروسى فى مسائل علم الاصول برای وجوب اجتناب از مابقی و ما لا يدفع به الاضطرار. در همین صورتی که اضطرار اول بوده و بعد... اضطرار باحد اطراف اول بوده و بعد علم اجمالی پیدا می‌شود.

استدلال اخير این هست که در این‌جا استصحاب بقاء نجس وجود دارد و این باعث می‌شود که ما از مابقی اجتناب بکنیم. بر این استصحاب؛ مناقشه‌ای را خود استاد قدس سره ذکر می‌کنند و پاسخ می‌دهند در صورت ثالثه که دیگه حالا همین‌جا عرض می‌کنیم و آن این است که این استصحاب بقاء نجس معارض است با استصحاب عدم وقوع نجس در این باقی، یک وقتی که نجس اصابت نکرده بود به این باقی و این منتجس نبود، استصحاب بقاء نجس در این باقی معارض است با استصحاب عدم وقوع نجس، پس این دو استصحاب، این استصحاب تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند. پاسخی که از این اشکال می‌دهند ایشان این است که این استصحاب عدم وقوع نجس در باقی، این قبلاً تعارض کرده با استصحاب عدم وقوع نجس در آن ما دفع به الاضطرار، چون احتمال دارد که آن نجس در این واقع شده باشد، احتمال دارد در آن واقع شده باشد، هر دو حالت سابقه دارند که در هیچ کدام واقع نشده بوده، خب استصحاب می‌کنیم عدم وقوع نجس را در این ظرفی که باقی مانده، همین‌طوری که استصحاب می‌کنیم عدم وقوع نجس را در آن ظرف آخر، پس این استصحاب به واسطه آن استصحاب تعارض کرده تساقط کرده، الان در مقابل استصحاب بقاء نجس، ما اصلی نداریم که با او معارضه کند. این اصلی قبلاً با آن استصحاب معارضه کرده و تساقط کرده، این فرمایش استاد قدس سره هست در مقام.

حالا ما بحث از این استصحاب را اگر اجازه بدهید وارد همان قسم سوم که می‌شویم چون یک‌قدری تفاوت می‌کند. آن‌جا بررسی کنیم و ببینیم که این فرمایش در این‌جا تمام می‌شود یا نه؟ ولی بعضی مناقشات بر این وجود دارد که حالا مناقشه‌ای که در این قسم فعلاً مورد بحث‌مان هست این است که تا حالا آن جواب، آن اشکالی که ایشان جواب دادند تمام هست یا نه، اشکال‌های دیگری وارد می‌شود یا نه؟ این را می‌گذاریم برای صورت ثالثه که ان شاءالله چند دقیقه دیگر متعرض آن می‌شویم.

اما در این صورت؛ این که می‌خواهید استصحاب بکنید بقاء نجس را، این‌جا صحبت این است که متیقن شما آیا شما یقین دارید به این که یک نجسی که «إجتنب عنه بلا ترخیص»، وجود داشته که او را استصحاب می‌کنید یا نه؟ این را باید ما اثبات بکنیم. خب قائل می‌آید می‌گوید که چون اضطرار اول بوده و بعد علم پیدا می‌کند که یکی از این دوتا منتجس شده است پس بنابراین ترخیص این‌جا، یا بنا بر یک مسلک؛ همان که رفع اضطرار به او

می‌شود تکلیف ندارد و بنابر مسلک دیگر این‌که نه، می‌گوید او تکلیف دارد اما ترخیص در ارتکاب دارد. حالا یا به دلالت التزامی یا به دلالت اقتضاء یا به حکم عقل، پس بنابراین آن مستصحب ما و آن نجسی که بوده است یک چیزی نبوده که «نستحق علی مخالفته العقاب باحد الوجوه» وقتی متیقن ما این‌جور باشد که پس ما یک تکلیفی که در سابق باشد که اگر شارع ما را متعبد به بقاء او بکند باید امتثالش بکنیم چنین تکلیفی را محرز نیستیم، چنین تکلیفی متیقن ما نیست، بنابراین این استصحاب کامل نیست. اگر آن‌ها را جواب دادید، درست کردید، خودش یکفی، به استصحاب احتیاج ندارد. اگر آن‌ها را درست نکردید استصحاب چه منفعتی دارد؟

س: ما هم اشکال آخری که کردیم توی آن همان اطلاق، گفتیم شبهه داریم، می‌خواهیم احتیاط واجب کنیم، فلان کنیم، ...

ج: بله؟

س: به اطلاق هم نتوانیم تمسک کنیم اطلاق «إجتنب عن الخمر»

ج: نه، آن به خاطر این‌که، آن به خاطر این هست که نتوانستیم پس بنابراین تنجیز هست.

س: نه، ادله اضطرار نمی‌دانیم چه مقدار؟ آیا ... ترخیص اطلاق دارد

ج: پس قبل از این ما با استصحاب کاری نمی‌توانیم بکنیم. شما باید قبل از این؛ آن مسائل را حل کنید

س: یکی‌اش را که نمی‌توانیم حل کنیم. نمی‌دانیم الان چه مقدار ادله اضطرار برای ما ترخیص می‌آورد. شبهه داریم دیگه

ج: خب نمی‌آید خود علم اجمالی منجز است

س: ...

ج: اگر می‌گویید که آن اطلاق دارد پس اصلاً می‌فهمید منجز نیست؛ استصحاب معنا ندارد. اطلاق دارد دیگه، برداشته دیگه به یکی از آن مبانی، اگر که می‌گویید نه، اطلاق ندارد خب پس علم اجمالی منجز است دیگه، به استصحاب احتیاج ندارد. یعنی اگر (حرف این است که، آن ادله رفع اضطرار، اگر آن ادله فقط می‌گوید اگر اقتضای کردی من برداشتم، اگر اقتضای نکردی برداشتم؟ خب این خودش «یکفی لتنجیز» و من شکی در تنجیز ندارم دیگه، اگر آن ادله رفع اضطرار می‌گوید من از او برداشتم مطلقاً، خب اگر این ادله اضطرار این را می‌گوید که من مطلقاً برداشتم، پس بنابراین نسبت به آن‌که اضطرار پیدا می‌کنی؛ یعنی داری به اصطلاح مصرفش می‌کنی پس آن مرخص می‌شود. حالا یا خودش مرخص می‌شود یا اگر این را نگفتیم مثل آقای نائینی و تسدید الاصول و حتی منتقی، اگر این را هم نگفتیم لاقلاً گفتیم به دلالت التزام می‌گوید این را می‌توانی مصرف بکنی و یا عقل ما می‌گوید. پس این را می‌توانم مصرف کنم، آن یکی می‌شود چی؟ آن می‌شود شبهه بدویه این‌که آیا تکلیفی بر او هست یا تکلیفی بر او نیست و این‌جا دیگه استصحاب عدم نجاست آن هم اشکالی ندارد چون آن طرف اصلی ندارد و می‌شود مثل آن‌جایی که اضطرار به طرف معین باشد. فلذاست عرض کردم عبارت ایشان همین است که و لا یبعد، یعنی به ضرس قاطع نفرموده، بعید نیست گفته بشود. بعید نیست غیر از این است

که بگویند استصحاب جاری می‌شود. بعید نیست گفته بشود استصحاب جاری می‌شود کأنه در ذهن مبارک ایشان دغدغه‌ای بوده، حالا آن دغدغه این است یا غیر این است من نمی‌دانم ولی این عبارت دلالت بر وجود چنین دغدغه‌ای می‌کند.

خب پس بنابراین تمسک به استصحاب هم در مقام مورد اشکال واقع شد. این حکم صورت اولی از مواردی که ما به احد الاطراف اضطرار پیدا می‌کنیم و اضطرارمان هم قبل از علم اجمالی‌مان است که آن‌جا بالاخره نتیجه بحث چی شد؟ نتیجه بحث این شد که در این صورت احوط وجوبی این هست که معامله تنجیز کنیم با آن علم اجمالی، معامله تنجیز نکنیم و از آن مابقی اجتناب کنیم و عبارت بهتر است است که مراعات احتیاط کنیم در مابقی و همان توضیحاتی که قبلاً می‌دادیم مراعات احتیاط کنیم. گاهی هم ممکن است مراعات احتیاط یعنی این‌که آن را مصرف نکنیم.

و اما الصورة الثانية:

صورت ثانیه این است که علم اجمالی قبل الاضطرار است. اول علم اجمالی داشته بعد اضطرار باحد اطراف پیدا می‌کند. در این صورت هم دو قول و دو وجه در مسئله وجود دارد.

وجه اول یا قول اول این است که بگوییم در این‌جا تنجیز علم اجمالی وجود ندارد و از مابقی غیر ما یدفع به الاضطرار هم لازم نیست که اجتناب نکنیم.

و قول ثانی این است که لازم است اجتناب و تنجیز در این‌جا وجود دارد. خب تقریباً از ادله گذشته وجه این دو وجه یا وجوه این دو وجه و استدلال‌های برای این دو وجه قابل استخراج است و روشن است.

کسانی که می‌گویند باید احتیاط کرد و تنجیز علم اجمالی در این‌جا هم وجود دارد؛ خب بیاناتی دارند حالا ما فعلاً این بیان استاد را این‌جا عرض می‌کنیم. دو بیانی که ایشان دارند. اگرچه اگر بخواهیم به ترتیب منطقی باشد باید استدلال‌ها را جور دیگری بیان کنیم.

وجه اول در این‌جا همان فرمایشی است که ایشان در قبل داشتند و آن این است که چون اضطرار به جامع است نه به فرد و به خصوصیت؛ پس بنابراین در این موارد تکلیف از هیچ کدام از اطراف؛ هر کدام یعنی درواقع متنحس است یا خمر است یا هر چه؛ برداشته نمی‌شود چون «لم يتعلَّق به الاضطرار»، «لم يطء علیه الاضطرار» پس بنابراین تکلیف باقی است، هست و شما هم که علم اجمالی اول داشتید. علم اجمالی به تکلیف داشتی، آن وقت هم که اضطراری نبوده، پس در این‌جا این علم اجمالی شما در حقیقت باعث می‌شود که آن تکلیفی که در بین هست منجز بشود. منتها این تکلیفی که منجز شده، وجوب موافقت قطعی نمی‌خواهد. چرا؟ برای خاطر این‌که به دو دلیل، به همان دو دلیل که گذشت. یک؛ این‌که وجوب موافقت قطعی منشأ آن دفع ضرر عقاب محتمل است، دفع عقاب محتمل است. برای این می‌گوییم باید احتیاط کنی، موافقت قطعی کنی، کاری کنی یقین پیدا کنی موافقت کردی تا عقاب محتمل را دفع کنی. دفع عقاب محتمل در جایی است که محذور آخری نباشد و در این‌جا فرض این است که اضطرار دارد و اگر بخواهد موافقت قطعی بکند باید از هر دو اجتناب کند، از همه اطراف اجتناب بکند و این اجتناب منجر به هلاکت نفس می‌شود، قتل نفس می‌شود. پس بنابراین چون آن عقاب محتمل در قبالتش عقاب مسلم دیگری است نه محتمل، وجود دارد از این جهت می‌فرمایند که عقل

حکم نمی‌کند این‌جا به موافقت قطعی. حالا این تعبیر هم البته منشأ آن دفع عقاب محتمل است. این‌که می‌گوییم موافقت قطعی لازم است دفع عقاب محتمل است یا دفع عقاب مقطوع است؟ یعنی استحقاق عقاب، البته خود عقاب البته هیچ وقت آدم یقین ندارد، شاید خدای متعال ببخشد. مقصود استحقاق عقاب است. منشأ وجوب موافقت قطعی دفع عقاب محتمل است یا دفع استحقاق محتمل است یا دفع عقاب مسلم و استحقاق مسلم؟ اگر نظر بکنی به خود عقاب از طرف شارع، بله می‌شود عقاب محتمل، عقاب محتملی که استحقاق آن قطعی است. اگر موافقت قطعی را کسی انجام ندهد. مگر این‌که بگوییم وقتی که موافقت قطعی انجام نمی‌دهد ممکن است؛ یعنی همه را ترک نکرده، محتمل است. شاید هم

س: مخالفت نکرد دیگه استحقاق ندارد.

ج: بله؟

س: اگر مخالفت نکرد که دیگه استحقاق ندارد که، مگر آن بحث تجری و این‌ها می‌شود دیگه، اگر مخالفت نکرد

ج: بله، دارم همین را عرض می‌کنم که اگر احتمال دارد وقتی بعض اطراف را انجام می‌دهد، اگر کل اطراف را انجام بدهد مخالفت قطعی کرده پس عقابش می‌شود قطعی، اگر بعض اطراف را انجام بدهد عقاب می‌شود محتمل چون لعل مصادفت نکرده باشد با واقع.

و دلیل دوم هم این بود که این‌جا هم مسلم ترخیص شارع وجود دارد و آن ترخیص شارع این است که در مقطوع الحرمه وقتی اضطرار باشد مسلم شارع تجویز کرده، پس در این‌جا هم که محتمل الحرمه است تجویز کرده، پس بنابراین تجویز شارع وجود دارد. بنابراین با آن عقاب، در قبالتش تجویز شارع هست و وقتی تجویز شارع باشد پس احتمال عقاب داده نمی‌شود چون تجویز شارع است.

خب این دو بیان را قبلاً مناقشه کردیم البته. حالا هم آن مناقشاتی که قبلاً عرض کردیم این‌جا هم وارد می‌شود. ایشان به این بیان که علم اجمالی که اول بوده، اضطرار هم که به هیچ کدام از خصوصیت‌ها تعلق نگرفته، پس تکلیف وجود دارد. علم هم که به او خورده، پس بنابراین تنجیز آمده، منتها این تنجیز فقط به اندازه حرمت مخالفت قطعی کارایی دارد نه وجوب موافقت قطعی. بنابراین وجوب موافقت قطعی ندارد ولی حرمت موافقت قطعی دارد. پس بنابراین باید از آن مابقی و «ما لا یدفع به الاضطرار» هم اجتناب بکند چون اگر تکلیف روی او باشد این علم منجزش بوده،

س: طبق مبنای مرحوم نائینی که بین موافقت قطعی و مخالفت قطعی تلازم قائل بودند این‌جا باید بگوییم که اجتناب لازم نیست دیگه؟

ج: بله، اگر بگوییم که مخالفت قطعی، حرمت مخالفت قطعی لازمه وجوب مخالفت قطعی است خب بله، ولی خب ایشان که این مطلب را قبول ندارند ایشان.

دلیل دوم ایشان استصحاب است. حالا قبل از این‌که به استصحاب بپردازیم ایشان بعد از استصحاب یک این قلت و قلتی را بیان می‌فرمایند که مربوط به این مطلب می‌شود نه به استصحاب، فلذا این را مقدم می‌داریم. این قلت: ایشان می‌فرمایند که این قلت که این‌که

شما گفتید تکلیف در این جا وجود دارد؛ هم چه آن که تدفع به الاضطرار، این تکلیف تا زمان اضطرار وجود دارد. چه آن یکی که لا تدفع به الاضطرار، آن هم، اگر آن حرام واقعی، آن هم که تکلیف در آن وجود دارد و مشکلی ندارد.

این قلت که ما نمی‌توانیم بپذیریم که آن ما تدفع به الاضطرار و ما تختاره لرفع الاضطرار، آن تا زمان رفع اضطرار حرمت دارد. نمی‌توانیم بپذیریم چون لغو است. چون لغو است پس بنابراین از اول علم اجمالی به وجود ...، تکلیف پیدا نمی‌کنیم برای این که می‌گوییم اگر آن تکلیف و آن نجس این باشد که من رفع اضطرار می‌کنم تکلیف لغو است پس شارع ندارد. اگر آن یکی باشد بله شارع دارد. همین که این احتمال در ذهن مان آمد که اگر آن طرف باشد لغو است پس یقین به تکلیف پیدا نمی‌کنی. پس این که می‌گفتید علم اجمالی در این جا وجود دارد نه، اگر هم باشد یک بدوی است، تا تأمل می‌کنی می‌بینی نیست. برای این که چه فایده‌ای دارد تکلیف بی‌اورد روی آن که اضطرار، با آن رفع اضطرار می‌کند؟ لغو است. چون همین که می‌آیی مرتکب بشوی به واسطه اضطرار، شارع برمی‌دارد.

جواب می‌دهند به این که نه، این لغو نیست چون فایده‌اش این است که اگر در اثناء همین که شروع کرد به این که رفع اضطرار بکند، یک مثلاً جرعه نوشید که مثلاً باید مثلاً چند جرعه بنوشد که تا رفع اضطرارش بشود، همین که یک جرعه نوشید فهمید که این نجس است. خب باید چه کار کند؟ فوراً باید این را ترک کند برود از آن یکی استفاده بکند. پس وجود تکلیف در این جا لغو نیست خلافاً لآن جایی که اضطرار به طرف معین است. آن جا که اضطرار به طرف معین بود اگر در اثناء هم متوجه بشود که همین نجس است اشکال ندارد. چون به غیر این که اضطرار رفع نمی‌شود که، پس وجود تکلیف در این جا لغو نیست تا آن زمان، خب این تتمه‌ای است که راجع به دلیل اولشان می‌فرمایند.

دلیل دوم ایشان این است که این جا استصحاب هست...

س: این اشکال بنا بر ... قبول کرده ایشان که آن چه که رافع تکلیف هست ارتکاب هست نه اضطرار، این بنا بر این مبنا هست، چون این مبنا مسلمی است بلکه مخدوش است ...

ج: بله؟

س: این مبنایی که ایشان قبول می‌کند بنا بر این مبنا می‌خواهد اشکال بکند مخدوش شد دیگر، که ما گفتیم آن چه که فرض می‌شود اضطرار است نه ارتکاب و استعمال مضطرّالیه ...

ج: آره ایشان می‌گویند تا حین اضطرار، تا حین رفع اضطرار، تا همین که می‌روی رفع اضطرار با آن می‌کنی برداشته می‌شود، همان حرف آقای نائینی کأنّ. منتها آقای خوئی اشکال کرد که این لغو است بگویید تا آن موقع، ایشان می‌گویند این لغو نیست اثرش این است.

اما استصحاب؛ ایشان می‌فرماید خب استصحاب در این جا جاری است دیگر، استصحاب بقاء ما تنجس واقعاً. آن ما تنجس واقعاً نمی‌دانیم هست یا از بین رفته؟ استصحاب می‌گوید هست ما تنجس واقعاً هست و نتیجه‌ی این که ما تنجس واقعاً هست این است که باید چکار کنیم؟ از این مابقی اجتناب بکنیم.

می‌فرمایند که: «بل ممکن فی الفرض الالتزام بوجوب الاجتناب عن الاخر للاستصحاب فی بقاء ما تنجس واقعاً، و لایعارض بالاستصحاب فی عدم وقوع النجس فی الباقی» یعنی همین چیزی که باقی مانده و اختیار نکردیم رفع اضطرار به آن را «لسقوطه بالمعارضه مع عدم فی المدفوع به الاضطرار قبل طرو الإضطرار إلی شرب أحدهما» قبل از این که این اضطرار پیدا بشود اینها تعارض کردند، تساقط کردند، اینها همه اطراف علم اجمالی بودند، این که این متنجس نشده است و لم یقع فیہ النجاسه معارضه می‌کند با این که لم یقع در آن یکی، آن هم همین جور با آن معارضه می‌کند و حال این که می‌دانیم در یکی از اینها واقع شده. این فرمایش استاد قدس سره.

در این جا چند ملاحظه وجود دارد، یکی این که عرض کردیم قبلاً که این که می‌فرمایند ایشان و محقق خوئی و بزرگانی که اینها می‌فرمودند که اینها تعارض کردند تساقط کردند، اشکالی که می‌کردیم این بود که ما یک دانه اصل نداریم که بگوییم این یک دانه مُرد، معارضه‌اش که کرد مُرد آن از بین رفت، این اطلاق است. اطلاق دلیل استصحاب می‌گوید چه قبل از آن اضطرار چه بعد از آن اضطرار لا تنقض؛ چه قبل از اضطرار چه بعد از اضطرار، چه مصرف بکنی چه لاتنقض. پس یک اطلاق قبل الاضطرار داریم یک اطلاق بعد الاضطرار داریم. ما تعارض مان برای چی برای کجاست؟ قبل الاضطرار است، بعد الاضطرار که آن اطلاق در مقابلش چیزی نیست. چون بعد الاضطرار و مصرف او شارع بیاید بگوید که لم یقع فیہ النجاسه چه اثری دارد؟ دیگر استصحاب آن جا جاری نمی‌شود، پس استصحاب بلامعارض در این جاری می‌شود یعنی اطلاق این را می‌گیرد، آن طرف نیست. بنابراین این استصحاب وجود دارد و این استصحاب با بقاء نجس، ما تنجس، بقاء ما تنجس تعارض می‌کند. هذا اولاً.

ثانیاً سؤال این است که بقاء ما تنجس این چه اثر شرعی دارد؟ بقاء ما تنجس که حکمی روی آن نرفته که. اگر ما استصحاب می‌کردیم این طرف نجس است بله، علم دارم نجس است یا شارع تعبد می‌کند به صغری می‌گوید نجس است می‌گوییم هذا نجس و کل نجس يجب الاجتناب عنه فهذا يجب الاجتناب عنه. اگر بگوییم مثل امام که تعبد به صغری می‌کند تا خود کبری را تطبیق کند، اگر هم مثل بعضی بزرگان شاید شیخ اعظم هم از آن‌ها باشد که وقتی به موضوع تعبد می‌کند یعنی خودش می‌گوید احکام را بار کن اصلاً تعبد معنایش این است. اینها یک آثاری هم دارد یک جاهایی که بگوییم دلیل استصحاب در باب موضوعات فقط به موضوع شما را تعبد می‌کند تا شما بعد یک قیاس تشکیل بدهی خودت؟ یا این که نه تعبد به موضوع و اصلاً از اول خودش معنایش این است که ربط بالآثار. حالا این جا این بقاء ما تنجس که شارع حکم نیاورده روی بقاء ما تنجس، که ما استصحاب بقاء متنجس را در این جا بکنیم، بقاء آن طرف متنجس را در این طرف بکنیم. پس این که آثار ندارد، اگر بخواهیم استصحاب نجاست در این طرف‌ها بکنیم هیچ کدام حالت این یقین نداریم این نجس بوده، بلکه آن که می‌دانیم عدم تنجسش بوده. پس این مابقی که حالا اگر مثلاً یک دانه طرف باقی مانده، دوتا طرف بوده یکی‌اش باقی مانده، این جا بخواهیم بگوییم استصحاب می‌کنیم بقاء طرف متنجس را این همین جور، بقاء طرف متنجس را ...

س: یعنی کلی دیگر؟

ج: یعنی کلی می‌شود دیگر ...

س: ...

ج: بقاء ظرف متنجس در این بین، می‌گوییم بقاء ظرف متنجس که اثر شرعی ندارد، نه خودش حکم شرعی است، نه موضوع حکم شرعی است و ما در استصحاب مستصحابان ...

س: ...

ج: بله؟

س: این اشکال شما روی کلیت است؟ چون کلی هست یعنی حکم ندارد؟ یعنی المتنجس المررد ما تکلیف نداریم، المتنجس المتعین است که تکلیف دارد، المتنجس المررد اصلاً موضوع لسان دلیل نیست ...

ج: نه

س: موضوع لسان دلیل متنجسات خارجیه است متعین ....

ج: حالا باز این، نه حالا دوتا حرف است، یکی متنجس ما تکلیف داریم برایش حالا کلی یا فرد، یکی بقاء متنجس ...

س: بقاء متنجس که مشخص است، بقاء با استصحاب ثابت می‌شود، موضوعی که حکم دارد متنجس است، ایشان که نمی‌گویند که موضوع بقاء است که، ایشان می‌گویند بقاء با استصحاب درست می‌شود، ایشان وقتی می‌گویند استصحاب بقاء منظورشان این است، اضافه اضافی بیانیه است یعنی استصحاب نمی‌کنیم عدم را، استصحاب می‌کنیم بقاء را، بقاء المتنجس، متنجس موضوع استصحاب است نه بقاء موضوع استصحاب است. استصحاب البقاء اضافه اضافی بیانیه است نه این که بگوییم که ما خود بقاء را استصحاب، خود بقاء یعنی استصحاب، برخلاف عدم، یک وقت هست عدم را می‌آییم استصحاب می‌کنیم یک وقت هست وجود و بقاء را استصحاب می‌کنیم. استصحاب بقاء متنجس ایشان ... این است دیگر، نمی‌گویند بقاء موضوع حکمی که، می‌گویند متنجس موضوع حکم است. اشکال اگر می‌خواهیم بکنیم بفرمایید آن که لسان دلیل اجتنب هست روی متنجساتی که می‌شود به آن اشاره کرده افراد را دارد می‌گویند، این طبیعتی که حرام شده طبیعت ذو اشاره است، ذو متحیزات است نه مرددی که کلی است، آن که اصلاً موضوع دلیل نیست. اگر این اشکال است، این اشکال به کلیت است که بفرمایید در استصحاب کلی باید کلی حکم داشته باشد، در این جا ما نحن فیه متنجس به کلیه حکم ندارد، آنچه که حکم دارد اجتنب افراد است، نه مردد کلیه.

ج: حالا عبارت ایشان که حالا استصحاب می‌فرمایند حالا این، ما می‌خواهیم بگوییم که مستصحاب ما در این جا، شما اگر می‌خواهید استصحاب نجاست این را بکنید این حالت سابقه ندارد، این مابقی استصحاب حالت سابقه عدم نجاست است، اگر نجاست این را می‌خواهید استصحاب کنید که اگر استصحاب نجاست این را می‌کردیم البته درست بود، البته تازه استصحاب نجاست هم حالا نه، یعنی به اعتبار موضوعش دیگر که اجتنب دارد یا نجسی است که اجتنب دارد. اگر این را می‌خواهید موضوعین یا حکمین یا مجموعاً بخواهید استصحاب این را بکنید این که به خدمت شما عرض شود که حالت سابقه ندارد. اگر بخواهید بگویید استصحاب می‌کنم متنجس را، چی متنجس؟ وجود متنجس را استصحاب می‌کنی؟

س: همان که در سابق بود ..

ج: خب می‌گویم چی در سابق بود؟

س: کلی بود، همان مردد، مردد ..

ج: مردد که در سابق ...

س: نه مردد ...

ج: نه، همان واقعی که، همان طرفی که در واقع بود، متنجس بود یا کلی، یعنی یک وقت اشاره می‌کنیم به همان طرفی که در واقع بود، می‌گوییم آن چیست؟ می‌گوییم آن طرفی که در واقع بود آن اجتناب دارد یا آن هست؟

س: نه می‌خواهیم بگوییم آن هست ...

ج: آن طرفی که در واقع بود، آن طرف هست؟

س: بله

ج: خب این اثرش الان برای من چیست؟ آن طرف هست، او ... این است که من بعد از این که آن تطبیق به این می‌شود که لازمه‌ی عقلی‌اش هست، اگر هست خب هست ..

س: چون هست باید آثاری هم دارد دیگر ...

ج: خب آثاری چی هست؟ آثاری اگر مال این است، اگر او منطبق بر این مابقی نشود من چه اثری بر این می‌خواهم بار کنم.

س: نه منطبق بر این نمی‌کنید، از این باب می‌گوییم آقا یک طرفی در واقع بود که نجس بود الان هم کماکان هست خب؟ از عهده‌ی این تکلیف باید بیایم بیرون، از عهده‌ی این تکلیف بخواهم بیایم بیرون لازمه‌اش این است که از این اجتناب بکنم. نمی‌خواهیم بگوییم در این تطبیق می‌کنیم، من از عهده‌ی این تکلیف باید بیایم بیرون دیگر. قبلاً در واقع یک طرف نجسی بود الان هم کماکان هست، از عهده‌ی این چیز که با استصحاب ثابت شده باید بیایم بیرون یا نه؟ از عهده بیرون آمدنش لازمه‌اش این است که از این طرف اجتناب بکنم، راه دیگر ندارم که ...

ج: نه می‌دانم، اگر آن طرف نجس، آن هست، او آیا منطبق بر این ...

س: نه منطبق بر این نمی‌کنیم ...

ج: خب منطبق نمی‌کنید، اگر او را منطبق بر این موجود نمی‌کنی درست؟

س: ولی باز هم آثار دارد ...

ج: اگر آن را منطبق بر این نمی‌کنید من در خود این، راجع به این که حرفی نمی‌زند؟

س: لازمه‌ی بیرون آمدن از عهده‌ی آن این است که ...



ج: نه این که حرفی نمی‌زند، من استصحاب عدم این که این نجس نیست دارم ...

س: یعنی معارضه هم می‌خواهید بفرمایید؟ معارضه ...

ج: استصحاب، به معارض هم کاری نمی‌شود حالا استصحاب است، من حجت دارم برای این که این لازم نیست از اجتناب بکنیم.

س: خب این یک بحث دیگر است یعنی یک بیان دیگری است. پس می‌خواهم بگویم این بیان سابق‌تان که، ما می‌خواهیم بگویم تطبیق نمی‌کنیم، یک چیزی سابقاً بوده در واقع، الان هم کماکان هست، لازمه‌ی خروج از عهده‌اش این است که از این اجتناب کنم ...

ج: لازمه‌ی چی هست؟ لازمه‌ی عقلی‌اش هست دیگر ...

س: به هر حال لازمه‌ی خروج از عهده‌ی آن تکلیف که سابقاً بوده ...

ج: لازمه‌ی عقلی است ...

س: ... نه لازمه‌ی عقلی‌اش نیست ...

ج: پس چیست؟

س: این تعبد، این دیگر احکام عقلی در مقام امثال است، این دیگر ...

ج: نه دیگر خود او، من ببینید ...

س: .... این لازمه‌ی عقلی نیست که بخواهیم ... مثبت می‌شود، این حکم عقلی در وادی امثال است که می‌گوید آقا این تکلیف که وجود دارد باید از عهده‌اش بیایی بیرون، از عهده بیرون آمدنش هم این است که از این اجتناب بکنی. لازمه‌ای را ثابت نمی‌کنیم تطبیق بکنیم که بشود مثبت ...

ج: نه آن آخر که من نمی‌دانم این است، شارع من را متعبد نمی‌کند که این است ...

س: ولی عقل حاکم در وادی امثال که هیچ ربطی هم به موضوع ندارد می‌گوید خروج از عهده‌ی آن به ...

ج: ببینید تا نه، ببینید تا همین جوری که عقل نمی‌تواند بگوید با این امثال می‌شود آن، علم که ندارم گر آن تعبد شارع هم به این وصل نمی‌شود ...

س: تطبیق نمی‌شود ...

ج: تطبیق نمی‌شود، حالا وقتی تطبیق نمی‌شود و من نه علماً و نه علمياً تطبیق بر این را نمی‌دانم چه جور با امثال، با اجتناب از این از آن اجتناب کردم؟

س: شما بفرمایید خروج از عهده‌ی آن به چی هست پس؟

ج: خب همین فی الجاری نیست، چون این‌جا ممکن نیست، چون بدون مثبتیت ممکن نیست، بدون مثبت شدن، بدون این که مثبت بشود بگوید آن نجس این است امثال او معنا ندارد ...

س: نه معنا که دارد ....

ج: نه امثال آن نمی‌شود ...

س: .... از عهدهی آن لازم نیست خارج بشوم؟

ج: بله؟

س: از عهدهی آن چیزی که با استصحاب ثابت می‌شود لازم هست خارج بشوم یا نه؟

ج: این‌جا می‌گوییم همین صحبت سر همین است، باید من را به چیزی تعبد بکند که من می‌توانم آن را امثال بکنم، به چیزی باید من را تعبد بکند که من می‌توانم آن را امثال بکنم، اما این‌جا من را تعبد بکند به این‌که آن نجس موجود است بگوید آن نجس نجس است یا آن نجس موجود است، خب آن نجس موجود است صغرایش که برای من معین نمی‌شود که، یک‌وقت من مثلاً شک دارم این زید عادل است یا نه؟ شارع می‌گوید بگو عادل است قبلاً عادل بوده بگو عادل است. خب این‌جا درست است این زید است بالوجدان می‌دانم، عادل است به تعبد می‌دانم. این‌جا این‌که بگو آن نجس موجود است آن نجس به‌طور کلی یا آن نجس واقعی موجود است حالا آن نجس این است که من بگویم این‌جایش را بالوجدان می‌دانم، این‌که این هم نجس است به تعبد می‌دانم، پس بنابراین موضوع اجتناب این‌جا محقق شده یا نه؟

س: همین توی شبهه‌ی محصوره شما چه‌جوری تطبیق می‌کنید؟ توی شبهه‌ی محصوره مگر نمی‌گویید لازمه‌ی عقلی ... از عهدهی آن تکلیف خارج بشوم این است که از همه‌ی موارد اجتناب بکنم.....

ج: نه عجب است واقعاً!

س: نه لازمه‌ی عقلی که در وادی ...

ج: نه آن لازمه‌ی عقلی نه نه ...

س: تطبیق نمی‌کنم بر تکلیف ...

ج: آن‌که تعبد به من نمی‌کند. من می‌دانم تکلیفی بین این‌ها هست ...

س: ....

ج: نه وقتی همه‌اش را انجام دادم پس می‌دان آن‌که متعلق تکلیف است انجام دادم ...

س: نه نه ...

ج: این‌جا تعبدی نمی‌خواهد شارع بکند که ...

س: ... تطبیق می‌کنم من به کار تعبد ....

ج: نه می‌دانم هست، علم دارم که توی یکی از این‌ها بدون تعبد شرع ...

س: نه من کاری به تعبدش ندارم حاج آقا آن‌جا معلوم است که تعبد نیست ...

ج: هان این جا می‌خواهیم بگویم تعبد ...

س: ... تطبیقش را عرض می‌کنم، ما تطبیق را تطبیق می‌کنیم آن جا برای تک‌تک؟ وقتی داریم در تک‌تک اجتناب می‌کنیم برای چی به چه مناطی اجتناب می‌کنیم؟ به این مناط که لازمه‌ی عقلی و خروج از عهده‌ی آن این است که از این اجتناب بکند و بدون تطبیق...

ج: نه آن جا احتیاجی به تعبد شرع نداریم، چرا؟ برای این که یک موضوع واقعی است حکم هم روی آن رفته مردد شده، خب من این جا می‌دانم هم این را ترک کنم هم آن را ترک کنم پس آن را ترک کردم و امثال کردم، این جا شبهه‌ای نیست. این جا این است که به من می‌گوید تو بگو، نمی‌گویم این نجس است این را نمی‌گویم، من می‌گویم بگو نجس این جا هست، آیا این که بگوید نجس هست سر از این درمی‌آورد که من با این امثالش بکنم؟ آن قابل امثال نیست برای من آن.

علاوه بر این که یک شبهه‌ی دیگر هم وجود دارد که حالا دیر هم شده، آن این است که در این جا ممکن است شبهه کنیم در بقاء موضوع. آن وقتی که من می‌دانستم نجسی هست وقتی که ده طرف بود، وقتی یک طرفش مصرف شد، وجود آب نجس الان بگویم، قبلاً یقین داشتیم حالا هم بگو که آب نجس در این جا وجود دارد در این بین وجود دارد یا وجود دارد این شبهه‌ی این را دارد که بگویم که موضوع باقی نیست. توضیح ذلک این است که احوال که گاهی عوض می‌شود توری و احوالاتش عوض می‌شود گاهی عوض شدن احوال که موجب شک ما می‌شود مقوم وجود موضوع نیست از احوالات است. مثلاً آب متنجس بوده متغیر بوده حالا تغییرش از بین رفته، موضوع نجاست که تغییر نیست، آب است آب موجود است، این جا استصحاب جاری می‌شود. اما اگر مقوم آن مسأله از بین برود دیگر استصحاب نمی‌شود کرد ...

س: ... نمی‌شود کرد؟

ج: استصحاب نمی‌شود کرد مقوم اگر از بین برود ...

س: آقا ده تا طرف آب است یک طرف آب‌ها را می‌ریزم ...

ج: حالا دقت، حالا ببین بله بله ...

س: .... ممکن است مقومش نبوده ....

س: بقاء عرفی ندارد ..

س: بقاء عرفی ندارد؟ شک در ...

س: اگر مقوم وقتی باشد اتحاد عرفی ندارد دیگر ...

س: اتحاد عرفی چی ندارد؟ شما می‌فرمودید که تا حالا می‌دانستیم هست موضوع، یک وقت هست می‌ترسیدیم مانع آن عارض شده یا عارض نشده ... شک می‌کنیم مقتضی برای حرمت اصلاً ... مقتضی .... نحو مفاد کان تامه است که همان ما نحن فیه است یا کان ناقصه است که به قول شما شرایط و احوال است. چه فرقی می‌کند شک در ... شک در مقتضی است. من نمی‌دانم مقتضی حرمت وجوب اجتناب که آن وجود موضوع باشد هست یا نیست؟ شک در مقتضی است دیگر ....

س: مقوّم وقتی ... اتحاد عرفی ندارد ...

س: ... آقا استصحاب چیست؟ یقین ثابت شک لاحق ...

ج: برای موضوع واحد ...

س: برای موضوع واحد، عیب ندارد برای موضوع واحد، این‌جا شک لاحق هست برای این ... نمی‌دانم نمی‌دانم آیا موضوع باقی هست یا باقی نیست؟ استصحاب می‌کنم وجودش را، شک در مقتضی است. یقین داشتم هست قطعاً وقتی ده‌تا ظرف است، یک ظرفش را ...

ج: شک در مقتضی که نیست، حالا اگر باشد رافع است ...

س: آقا شک در مقتضی است دیگر؛ آقا یک‌وقت هست من شک می‌کنم تطهیر کردم یا نه؟ این‌جا شک در مانع است؛ یک‌وقت هست نه وجود مقتضی اصلاً ممکن است همان آن‌که نجس بوده را ریختی بیرون تو، این‌جا شک در مقتضی است می‌گوییم هست. چرا می‌گویند عرفی نیست؟ برای چی عرفی نیست؟ یقین ثابت به شک لاحق است.

ج: ببینید این حرف، حالا ببینید این‌جوری می‌خواهیم بگوییم، می‌خواهیم بگوییم شما چه جور استصحاب بکنید؟ می‌خواهید بگویید قبلاً در بین این ده‌تا کاسه یقین دارم کاسه‌ی متنجسی بود ...

س: نه‌تای آن را می‌ریزم بیرون ... شک دارم ..

ج: حالا وقتی بعضی از این‌ها مصرف شده از بین رفت الان بخواهید بگویید که باقی هست در بین این‌ها، و حال این‌که در بین این‌جا وجود داشتنش به این‌که ده‌تا باشد، مقوّم بود به این‌که ده‌تا باشد ...

س: آقا یک‌وقت هست شش‌تا از ده‌تا هست بله، یک‌وقت هست شش‌تا از ده‌تا نجس است، وقتی از شش‌تا از ده‌تا پنج‌تای آن را استفاده می‌کنم این‌جا یقین دارم که آن شش‌تا نجس از بین رفت، این‌جا دیگر اصلاً شک نمی‌کند، موضوع موضوع دیگری شده. یک‌وقت هست یکی توی ده‌تا نجس است، نه‌تای آن را هم که بریزیم بیرون هنوز شک سابق، شک لاحق معنا دارد در بقاء نجاست.

ج: ببینید شما به این ظرف خاص توجه کنید ...

س: ...

ج: خب صبر کنید همین‌طور، اگر به این ظرف نگاه کنی و بگویی این نجس بوده حالا هم هست، این را نمی‌توانی بگویی. اگر بخواهی بگویی در این بین ...

س: این بین ده‌تایی مقوّم ...

ج: آهان، آن بود که موجب می‌شد من علم داشته باشم ...

س: نه‌تا بشود دیگر مقوّمش را از دست داده ...

ج: مقوّمش را از دست داده، اگر بخواهی بگویی در این بین، در این بین بخواهی بگویی موضوع عوض شده. اگر بخواهی بگویی خصوص این اشاره کنی بگویی این نجس بوده است حالا هم نجس است که نمی‌توانی بگویی، اگر بخواهی بگویی در این بین بوده است نداری، چون این مقوّمش هست ...

س: ... اصلاً مقوّم یک به ده نیست ...

ج: بله؟

س: مقوّم یک به ده نیست، مقوم وجود الواحد فی الاطراف است ....

ج: فی الاطراف احسنتم! فی الاطراف العشره ..

س: نه نه عشره نیست دیگر، اشکال این است اشکال این است چون یک به ده اطراف است، یک به نه هم اطراف است...

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين